

و دوباره گفت: «یادت باشه تو یک باغچه‌ی کوچک داری که تا حالا هیچی توی آن نکاشته‌ای.»
پودانا عصبانی‌تر شد و دست‌هایش را زد به کمرش و گفت: «قلک فیلی‌ام را داده‌ام و به جایش فقط جعبه‌ی بذر
گیاه و گل گرفتم؟»
که صدایی از توی جعبه گفت: «سلاااااا!»
و پودانا باور نمی‌کرد. او حالا یک جعبه‌ی گنج داشت، یک جعبه‌ی واقعی که همه‌ی دانه‌ها و هسته‌ها و
بذرهای توی آن حرف می‌زدند.



دانه‌ی سیب بلند شد و گفت: «بخشید مزاحم شدم، پس کی من را می‌کارید، من یک سیب تپل می‌پل هستم.»



نقاشی



صورت دانه‌ی سیب را کامل کن.

تخم هندوانه صدایش را صاف کرد و خیلی بلند گفت: «خانوم‌ها، آقایون، من رو اینطوری نبینید، یک هندونه‌ی قرمز آبدار می‌شم. باور کنید، باور نمی‌کنید؟»



نقاشی



صورت دانه‌ی هندوانه را کامل کن.

بعد همه‌ی هسته‌ها با هم گفتند: «ای بابا، ما هم می‌خوایم میوه بشیم.»

آقای توتو گفت: «صبر کنین، صبر کنین، باید اول خودتون رو معرفی کنین و بعد بیاین تا بکاریمتون.»





کاردستی



... قصه گویی ...

ساخت عروسک های کاغذی با بذرها:
هر کدام از بذرها، تخمه ها یا هسته ها
را روی کاغذ نقاشی کن. حالا دورتادور
آن را با قیچی ببر. یک سیخ چوبی را
با چسب کاغذی به پشت نقاشی ات
بچسبان. عروسک شما آماده است.

نمایش



با عروسک های کاغذی که ساخته ای یک نمایش راه بینداز. بذرها، تخمه ها و هسته ها به نوبت خود
را معرفی کنند.

قصه گویی



درباره هر کدام از عروسک های کاغذی که ساخته ای، قصه ای بگو.